

هویت نخبگان و مناسبات قدرت آنان

درآمدی بر نخبه‌گرایی

دکتر بهروز دیلم صالحی

مقدمه

و از این رو، تحقیقات و مطالعات جامعه‌شناسان سیاسی بر مفهوم، ماهیت و مناسبات نخبگان متمرکز گشت. در واقع، با ظهور نظریه نخبه‌گرایی، تقابل و رویارویی بین دو نظریه مارکسیستی و نخبه‌گرایی را مشاهده می‌کنیم، زیرا در این نظریه، قدرت از طریق مالکیت خصوصی ابزار تولید به گردش در نمی‌آید، بلکه حضور سازمانهای بوروکراتیک و سیاسی چرخ قدرت را به جریان می‌اندازد و به تعبیر رنزو سیرنو،^۳ نظریه نخبه‌گرایی مطالعه مناسبات قدرت میان نخبگان را جانشین مطالعه سیاست کرده است.^(۱) به همین لحاظ، مطالعه سیاست

از آنجا که جامعه‌شناسی سیاسی با ظهور کارل مارکس و آثاری و به ویژه تبیین مفهوم «طبقه اجتماعی»^۱ در علوم اجتماعی جدید تکوین و تشریح پیدا کرده است و نظریه پردازان جامعه‌شناسی سیاسی در قرن نوزدهم و بیستم به نحوی متأثر از نظریه مارکس بوده‌اند، سخن از نظریه نخبه‌گرایی^۲ و بنیانگذاران آن، یک نیاز علمی-فکری به شمار می‌آید.

با گسترش دامنه مفهوم طبقه اجتماعی، به تدریج گفتمان جدیدی به نام «نخبه‌گرایی» شکل گرفت و بدین سان در برابر «جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی»، آموزه نوینی به نام «جامعه‌شناسی نخبگان» ایجاد و آموزه مارکس به سخره گرفته شد

1. Social Class

2. Elitism

3. Renzo Sereno

بدون تعیین هویت نخبگان جامعه، مناسبات قدرت میان آنان و نقشهای مربوطه ثمربخش نخواهد بود.

۱- مفهوم نخبه و سرآمد در فرهنگ علوم اجتماعی

واژه Elite برای نخستین بار در قرن هفدهم میلادی برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص به کار رفت و سپس در قرن نوزدهم به واحدهای نظامی و سطوح عالی اشرافیت تعمیم یافت.^(۳) آلن بیرو، در فرهنگ علوم اجتماعی، مفهوم نخبه و سرآمد را چنین توصیف می‌کند:

«سرآمد» از ریشه لاتینی *Eligere* به معنی

گزیدن گرفته شده است. سرآمد به هر آنچه بهتر از دیگران و شایسته‌تر گزینش باشد، اطلاق می‌شود. از واژه سرآمدان، فرهیخته‌ترین طبقات یک جامعه، آنان که تواناترین افراد در اداره مؤثر جامعه و خدمت بدانند، برمی‌آید. در جوامع سنتی، اشراف سرآمدان جامعه به حساب می‌آمدند و اساس برتری آنان را خاندان تشکیل می‌داد. جنگ یا امتیازات اقتصادی و اجتماعی نیز مبنای گزینش سرآمدان بود. در یک جامعه صنعتی، اساس گزینش سرآمدان را باید شایستگی احراز بیشترین تواناییها و استعدادهای فکری و اخلاقی، سجایای لازم برای رهبری و درک معنی و مفهوم مسئولیت تشکیل دهد. البته

همواره چنین نیست.^(۳)

«نخبگان»، اسم جمعی برای نامیدن کسانی که به دلیل کیفیات (بالفعل، ادعایی یا مفروض) خویش از جهت تشخیص و تمایز، موقعیت یا موقعیتهای برتر در داخل یک جامعه یا یک گروه را در اختیار دارند. تاریخچه کاربرد این اصطلاح بیشتر به ویلفرد پارتو^۴ برمی‌گردد.^(۴) مفهوم «نخبگان» برای توصیف مشخصات اصلی زندگی اجتماعی سازمان یافته به کار می‌رود. همه جوامع، ساده و پیچیده، کشاورزی و صنعتی، نیاز به اقتدارهایی در داخل خود دارند. در واقع، نخبگان اقلیتهایی هستند که به دلیل برتری یا فضیلت در یک یا چند توزیع مختلف و اقتدار، از بقیه مردم جدا می‌شوند. در میان انبوه نخبگان، نخبگان استراتژیک به منزله نخبگانی هستند که بزرگ‌ترین، بیشترین و شدیدترین نفوذ را بر کل جامعه دارند.^(۵)

زکی بداوی^۵ در فرهنگ علوم اجتماعی یا معجم مصطلحات العلوم الاجتماعیه درباره مفهوم نخبگان این توضیح را می‌دهد:

نخبگان، اقلیت بانفوذی هستند که جماعت بزرگی را رهبری می‌کنند و انتساب آنان به گروه نخبه به دلیل وراثتی است که در برخی جوامع شایع است... در جوامعی که رقابت آزاد وجود دارد، گردش صعودی افراد به وضوح دیده می‌شود، یعنی کسانی که تمکن ارتقا به

4. Vilfredo Pareto 5. Zaki Badawi

آریستوکراسی در اندیشه سیاسی به شمار می‌آید. این ایده که افراد ممتاز و برتر، صلاحیت اداره حکومت را دارند، در کتاب جمهوری افلاطون به روشنی دیده می‌شود. حکومت آریستوکراسی، حکومت اقلیت خردمند و دادگر است، اما در طول تاریخ، قدرت سیاسی همواره در چنگ خداوندان ثروت یا توانگران بوده است.^(۹) ارسطونیز، الیگارش‌ی رانوع منحصراً آریستوکراسی می‌داند و معتقد است که در آن، نخبگان ثروتمند غیر عادل و اشراف فاسد حکومت می‌کنند. در بسیاری از کیشهای مذهبی، اندیشه یک گروه نخبه در قالب «برگزیدگان خداوند» ترسیم شده است. غرض، بیان این نکته است که سیر تحول مفهوم آریستوکراسی در میان اندیشه‌ورزان سیاسی، به طور مستقیم و غیرمستقیم در تکوین و شکل‌گیری مکتب نخبه‌گرایی در جامعه‌شناسی سیاسی مؤثر بوده است.

قبل از معرفی بنیانگذاران نخبه‌گرایی، شایسته است به شناخت مفروضاتی در مکتب نخبه‌گرایی بپردازیم:

۱- فرض بر این بوده که زندگی سیاسی با مبارزه بر سر کسب قدرت توصیف می‌شود و سیاست دربرگیرنده منازعه و سلطه است و خشونت و حيله دو رکن اساسی آن به شمار می‌روند. بنابراین، بازیگران سیاسی اغلب قدرت را به عنوان یک هدف می‌نگرند، نه وسیله. و حتی حمایت رهبران سیاسی از آرمانهای اخلاقی معمولاً برای نقاب افکندن بر سر مبارزه خود به

مراکز بالا را دارند... اما در برخی جوامع دیگر، الحاق به گروه نخبه متوقف شده است. پدیده گردش نخبگان، فرایندی است که به موجب آن افراد از رده‌های اجتماعی پایین به رده‌های اجتماعی بالا صعود می‌کنند، بدین منظور که نقص موجود در مراتب نخبگان را برطرف نمایند.^(۶)

درفرهنگ اندیشه سیاسی، اصطلاح نخبگان برای هرگونه دفاعی از نهادها و روابط اجتماعی به کار می‌رود که الیگارش‌ی را تسهیل کند.^(۷) گی‌روشه، جامعه‌شناس معاصر فرانسوی، نخبگان را این گونه تعریف می‌کند:

نخبگان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند، یا به وسیله تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و یا به وسیله ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند.^(۸)

۲- مفروضات نخبه‌گرایی

نخبه‌گرایی در دو حوزه اندیشه‌های سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی قابل پژوهش و تبیین است، اما توجه نوشتار حاضر به رویکرد جامعه‌شناسی است. اندیشمندان و متفکران سیاسی مانند افلاطون، ارسطو، ماکیاول، هابز، منتسکیو و روسواز «آریستوکراسی» سخن گفته‌اند و در واقع، نخبه‌گرایی ادامه مفهوم

منظور حفظ سلطه و استیلا بر دیگران صورت می‌گیرد.^(۱۱) از سوی دیگر، خشونت برای حفظ اقتدار سیاسی در درازمدت مناسب نیست و عنصر دیگری لازم می‌آید و آن تدبیر نخبگان و محاسبه‌گری آنان و یاب‌تعییری حیل‌گری است و این عنصر مهم می‌تواند کمبودهای ابزار خشونت جهت همبستگی اجتماعی را جبران کند.^(۱۱)

۲- تقسیم جامعه به حاکم و محکوم، وجه مشترک همه جوامع به شمار می‌رود. فرقی نمی‌کند که ساختار حکومتی جامعه‌ای، دموکراتیک باشد و یا شکل دیگری داشته باشد، زیرا در هر صورت، حکومت نخبگان مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۳- فرض سوم را باید در ماهیت تغییرات اجتماعی جستجو کرد. هرگونه تغییر و دگرگونی اجتماعی به ویژه انقلاب، تغییر در ترکیب گروه نخبه را محتمل می‌سازد. به بیان دیگر، همواره ملازمه‌ای بین تغییرات اجتماعی و تغییر ترکیب نخبگان و روی کار آمدن نخبگان جدید وجود دارد.^(۱۲)

۴- در حکومت نخبگان، دموکراسی به معنی مشارکت گسترده توده‌ها در سیستم سیاسی وجود ندارد. آنچه که جنبه‌های ضروری دموکراسی سیاسی را در نظریه نخبگان حاکم ترسیم می‌کند، همان رقابت میان نخبگان سازمان‌یافته و دسترسی آزادانه به ساختار قدرت نخبگان است.^(۱۳)

۳- بنیانگذاران نخبه‌گرایی

نخبه‌گرایی، خارج از حوزه اندیشه سیاسی،

۳-۱- نظریه ویلفردو پارتو

پارتو، جامعه‌شناس ایتالیایی، در عصر اتحاد ایتالیا زندگی می‌کرد. افکار عمومی در چند دهه پایانی قرن نوزدهم به دموکراسی، و اقتصاد آزاد گرایش داشت، اما وضع آشفته‌ای که نخبگان حکومتی در امور سیاسی ایجاد کرده بودند، موجب شد که از اواخر قرن نوزدهم، شرایط سیاسی و اجتماعی ایتالیا دگرگون شود و افکار سنتی ماکیاولی حیاتی دوباره پیدا کند. اندیشه اقتصاد و بازار آزاد رونق خود را از دست داد. نوسانات سیاسی و اجتماعی ایتالیا، تعادلی را می‌طلبید که این امر سرانجام در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۲ به وسیله موسولینی انجام شد و به این شکل،

6. Gaetano Mosca 7. Robert Michels

اهداف قابل وصول بوده و ابزارهای به کار گرفته شده با آن اهداف تناسب داشته باشند. رفتارهای غیرمنطقی، کنشهایی را گویند که در امتداد هیچ هدفی قرار نداشته و یا اینکه در جهت اهداف دست نیافتنی بوده است و ابزارهای مورد استفاده در این کنشها با آن اهداف تطبیق نمی‌کند.^(۱۷) به عقیده پارتو، افراد بشر تمایل به این دارند که کنشهای غیرمنطقی خود را منطقی وانمود کنند.

۳-۱-۱- پارتو مفهوم نخبگان سیاسی و تمایز آن از مفهوم طبقات حاکم

ویلفرد پارتو، مفهوم نخبگان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که نارساییهای مفهوم طبقه اجتماعی مارکس را جبران کند. وی در کتاب ذهن و جامعه، شاخصی را برای هر فرد در نظر می‌گیرد که تعیین کننده استعداد فرد در هر رشته از فعالیت‌های بشری است. برای مثال، به یک وکیل دادگستری که در حرفه‌اش عالی است، نمره ده و به وکیلی که حتی یک مشتری هم نمی‌تواند پیدا کند، نمره یک خواهند داد و نمره صفر برای وکیلی است که حقیقتاً بی‌استعداد است. به همین روش، از کسانی که در شاخه فعالیت خودشان بهترین نمره‌ها را گرفتند، طبقه‌ای تشکیل می‌دهیم و آن طبقه را «نخبه» می‌نامیم، که خود به دو دسته قابل تقسیم است:

اول، «نخبگان حکومتی»، مرکب از افرادی که مستقیم یا غیرمستقیم سهم قابل ملاحظه‌ای

نخستین رژیم فاشیست در اروپا قدرت را به دست گرفت.

پارتو در رژیم موسولینی، مسئولیتهایی مانند سناتوری پادشاهی ایتالیا و نمایندگی ایتالیا در کنفرانس خلع سلاح ژنو را به عهده داشت.^(۱۴) به همین دلیل، برخی رشد ایدئولوژی فاشیسم را مرهون اندیشه‌های وی می‌دانند و اگرچه پارتو نمی‌خواست که فاشیسم از وی بهره‌برداری کند، اما به هر حال نخبگان حاکم از نظریه وی جهت مشروعیت بخشیدن به کاربرد خشونت استفاده کردند.^(۱۵) در یک داوری منطقی می‌توان دریافت که پارتو فاشیست نبوده و حتی بر آزادی بیان در یک جامعه برای کشف حقیقت پافشاری داشت. پارتو همچنین منتقد امپریالیسم به‌شمار می‌رفت تا آنجا که ملل اروپایی را به خاطر سیاست توسعه طلبانه‌شان محکوم می‌کرد.^(۱۶)

از سوی دیگر، برای درک دقیق و عمیق نظریه پارتو، نگرشی اجمالی به جامعه‌شناسی عمومی وی ضروری به نظر می‌رسد. پارتو در کتاب رساله‌ای درباره جامعه‌شناسی عمومی با ساخت یک نظام جامعه‌شناختی، متغیرهای تعیین کننده رفتار بشری را تشریح نمود. او در این رساله به جنبه‌های نامعقول فعل بشر می‌پردازد، زیرا امور انسانی بیشتر با کنشهای غیرمعقول جریان پیدا می‌کند. از این رو، برای درک بینش جامعه‌شناختی پارتو، تفکیک میان «رفتار منطقی»^۸ و «رفتار غیرمنطقی»^۹ لازم است. رفتارهای منطقی، کنشهایی را گویند که در امتداد

در امور حکومت دارند؛
دوم، «نخبگان غیرحکومتی» که بقیه افراد را
در برمی گیرد. برای مثال، یک قهرمان شطرنج
به طور مسلم عضوی از لایه نخبگان است، اما
این شایستگی باعث نقش او در امور سیاسی
حکومت نمی شود. بنابراین، در بین مردم دو
لایه قابل شناسایی است:

۱- یک لایه پایینی و غیرنخبه؛
۲- یک لایه بالایی و نخبه که خود دو بخش
دارد:

الف- نخبگان حاکم؛
ب- نخبگان غیرحاکم.^(۱۸)

پارتو، نخبگان شناخته شده در هر جامعه را
اقلیتی می دانست که در جهت به کارگیری
ابزارهای لازم به منظور تصاحب قدرت تام
سیاسی و اجتماعی حرکت می کنند. از این
زاویه، نخبگان افراد موفق هستند که خود را
همواره به موقعیت برتر جامعه می رسانند.^(۱۹)
از سوی دیگر، خاستگاه هر الیتی در جامعه
به طور کلی، چنانچه در موقعیت برتری قرار
گیرد، یکسان است. یعنی قشر بالایی که همان
«نخبگان حاکم» و «نخبگان غیرحاکم» باشند،
همان جایگاهی را در هرم توزیع قدرت سیاسی
دارند که در هرم توزیع ثروت به دست آوردند.
از این رو، منحنی توزیع قدرت نمایشی از
منحنی توزیع ثروت نخبگان است و گروه
برتری که از نظر سیاسی تفوق پیدا کردند،
نماینده ثروتمندترین افراد جامعه هستند. اما
قشر پایینی جامعه که همان «غیرنخبگان» باشند،

خاستگاه متفاوتی از قشر بالایی را به خود
اختصاص داده اند.^(۲۰)

پارتو، علت حاکمیت اقلیت نخبه را توسل
آنان به دو ابزار «زور» و «حیله» می داند و چون
توده ها فاقد این ابزار هستند، خود را تسلیم
حکومت نخبگان می کنند. به بیان دیگر، چون
زور به طور انحصاری در اختیار نخبگان است،
توده ها چاره ای جز تسلیم ندارند و از طرفی
چون ابزار حیله گری را هم تصاحب کرده اند،
توده ها همواره در معرض اغوا و فریب آنان قرار
می گیرند و به حکومت نخبگان تن درمی دهند.
در حقیقت حاکمیت نخبگان، آمیزه ای از زور و
حیله است.^(۲۱)

کاربرد زور و حیله، نخبگان سیاسی را در
دو رسته قرار می دهد: رسته شیران و رسته
روباهان. نخبگان شیرمنش خشونت را به منزله
ابزاری انحصاری سلطه بر توده برمی گیرند، اما
نخبگان روباه منش سعی می کنند قدرت خود را
از طریق تبلیغات، تدابیر سیاسی و مالی حفظ
کنند؛ برای نمونه می توان به نظامهای
دموکراتیک اشاره کرد که پارتو آنها را نظامهای
پلوتو دموکراتیک (حکومت دموکراتیک
خانواده های ثروتمند) نامیده است.^(۲۲)

۳-۱-۲- پارتو و پدیده گردش نخبگان
هسته مرکزی اندیشه های پارتو را پدیده ای به
نام «گردش نخبگان»^{۱۰} تشکیل می دهد. پرسش
اساسی این است که آیا گردش نخبگان به

فراگرد گردش میان نخبگان جامعه و غیرنخبگان اشاره دارد و یا به فرایند جانشینی یک گروه نخبه جدید به جای یک گروه نخبه قدیمی اطلاق می‌شود؟ پارتو به گردش میان نخبگان و غیرنخبگان نظر داشته است. در حقیقت می‌توان گفت که پدیده گردش نخبگان به سنت جامعه‌شناسی سیاسی حیاتی نوبخشید و مسائلی از قبیل ترکیب گروه نخبگان، کنش درونی آنها و مشکلات ناشی از ارتباط میان نخبگان و توده‌ها را مطرح کرد.^(۲۳)

در نگرش پارتو، نخبگان قدرت، موقعیت برتر خود را در اثر تحجر، شکست در تجدید نیرو و عضوگیری از توده‌ها از دست داده و این امکان وجود دارد که به وسیله نخبگان مخالف نیرومندی کنار گذاشته شوند که این فرایند را گردش نخبگان می‌نامند و در تمام سطوح جامعه اعم از دزدان و دولتمردان رخ می‌دهد. هر چند به موجب این فرایند جامعه با یک نوع تنش مداوم روبرو می‌شود، اما به طور کلی اشکال اجتماعی تحت تأثیر قرار نگرفته و واقعیت حکمرانی و سلطه الیت به عنوان اصل ثابتی باقی می‌ماند. در این میان، خصیصه ثابت توده‌ها در فرایند گردش نخبگان، تزلزل در هدف و «انفعال‌پذیری» است، به طوری که هیچ‌گونه تمایلی برای رهبری از خود نشان نمی‌دهند. بنابراین توده‌ها، هیچ‌گونه ظرفیت سازمانی نداشته و همواره ابزارهای انفعال‌پذیری خود را در مبارزه قدرت حفظ می‌کنند.^(۲۴)

به نظر پارتو، تنها در جوامع کاملاً باز و با

11. Graveyard of Aristocracies

حاکم نتوانند نظام شایستگی را در میان افراد خود بپذیرند و یا اینکه سیرگردش نخبگان متوقف شود، توازن و تعادل اجتماعی به هم می خورد.

وی میان گردش ناقص و گردش کامل نخبگان تمیز قائل شده است. و کمال تحرک اجتماعی را در گردش کامل نخبگان جستجو می کند. تحرک اجتماعی در اندیشه پارتو دو رکن دارد: رکن اول، ورود اقشار شایسته پایینی به سطوح بالایی جامعه است. رکن دوم، ظهور نخبگان جدید است. بنابراین، اگر فقط رکن اول تحرک اجتماعی را در جامعه داشته باشیم، گردش نخبگان ناقص خواهد بود و این مسئله خود به تحرک اجتماعی آسیب می رساند. اما هنگامی که رکن دوم تحرک اجتماعی (ظهور نخبگان جدید) تحقق یابد، پدیده گردش نخبگان سیکل کامل خود را باز خواهد یافت و این امر به نوبه خود تعادل جامعه را تضمین می نماید. در حقیقت، پارتو قبل از اینکه درباره خوبی یا بدی جامعه بحث کند، به بقای جامعه توجه دارد و تقویت جامعه را پیش شرط هر چیز دیگری می داند و به تعبیر وی، اگر ملتی نتواند بقا داشته باشد، بحث از خوبی یا بدی جامعه علاوه بر اینکه بی فایده است، انتزاعی هم خواهد بود و از این رو، پارتو گردش نخبگان را شرط لازم برای بقای جامعه و پرهیز از انقلاب می داند.^(۲۷)

۳-۱-۳- انتقادات پارتو بر نظریه طبقات اجتماعی مارکس

محور جامعه شناسی سیاسی مارکس، تمایز و تعارض طبقات اجتماعی است، اما سنت جامعه شناسی پارتو را باید در تمایز توده ها از نخبگان جستجو کرد. در اندیشه پارتو، نظریه مارکس یک نظریه «تک علتی»^{۱۲} است و

ریمون آرون، جامعه شناس فرانسوی، معتقد

است که مطلوب ترین نظامها برای همگان از

12. Mono- causal

بدین لحاظ نمی‌تواند تغییرات و تطورات

تاریخی را به طور کامل تبیین کند. این ادعای

مارکس که به مرور زمان بر همبستگی طبقه

سرمایه‌داری افزوده می‌شود، تحقق نیافت و از

سویی انتظار وی درباره دوقطبی شدن طبقات،

با ظهور طبقه متوسط، برآورده نشد.^(۳۰)

پارتو برای جبران کاستیهای نظریه تک‌علتی

مارکس، از حضور «نیروهای اجتماعی» مؤثری

نام می‌برد که تحولات تاریخی را می‌توان به

کمک آنها تحلیل کرد:

۱- محیط فیزیکی، شرایط آب و هوایی و عوامل جغرافیایی؛

۲- حضور عوامل اقتصادی که پارتو از آن به عنوان منافع یاد می‌کند؛

۳- پدیده گردش نخبگان. در واقع می‌توان

این گونه استنتاج نمود که پارتو درخصوص

تاریخ یک نوع نظریه پلورالیستی ارائه می‌دهد

و علل متنوعی را شناسایی می‌کند.^(۳۱)

انتقادات وی بر مارکس را باید در دو زمینه

مرتبط به هم جستجو کرد: نخست اینکه انحصار

مبارزات طبقاتی در اثر تعارضهای ناشی از

مالکیت وسایل تولید، خطا بوده است، زیرا

تملک دولت و نیروی نظامی نیز به نوبه خود

می‌تواند با همان شدت تقابل نخبگان با توده‌ها

را دامن بزند. زمینه دوم اینکه مارکس ادعا

می‌کند نبردهای طبقاتی با پیروزی پرولتاریا به

پایان می‌رسد، حال آنکه مبارزه طبقاتی دوران

معاصر به دیکتاتوری پرولتاریا ختم نشده است،

بلکه به سلطه اقلیتی منتهی می‌شود که به نام

طبقه پرولتاریا سخن می‌گویند.^(۳۲)

۲-۳- نظریه گائتانو موسکا

موسکا یکی دیگر از بنیانگذاران نخبه‌گرایی،

همانند پارتو، «بیش تک‌علتی تاریخ»^{۱۳} را رد

می‌کند و برای تبیین رهیافت تاریخی خود، سه

نظریه مونیستی را مورد شناسایی قرار داده و به

تحلیل آنها می‌پردازد. این نظریه‌ها عبارت‌اند از:

نظریه «اقلیمی»، «نژادی»، و «ماتریالیسم

اقتصادی». موسکا این نظریه‌ها را نه به خاطر

خصومت علیه مونیسم، بلکه به دلیل عدم

انطباقشان با حقایق و تک‌خطی ساختن سیر

تاریخ بشر رد می‌کرد. اگرچه هر کدام از این

نظریه‌ها به خصوص نظریه نژادی و اقلیمی در

سالهای پایانی قرن نوزدهم از شهرت کافی

برخوردار بودند، اما شهرت و حتی مقبولیت آنها

در نزد پاره‌ای از متفکران باعث نشد که موسکا

در تحلیل سیر تاریخی جوامع از این نظریه‌ها

کمک بگیرد.^(۳۳) یادآوری این نکته ضروری

است که موسکا تأثیر عناصر مهمی مانند اقلیم،

نژاد و شیوه تولید را نادیده نمی‌انگارد، بلکه بر

این باور بود که انحصار حوادث تاریخی در یک

علت خاص، تصویر رویدادهای جامعه بشری

را تاریک و مبهم جلوه می‌دهد.

موسکا در رهیافت تاریخی خود، نظریه

«وابستگی متقابل»^{۱۴} را مبین علیت تاریخی

می‌دانست، به این معنی که عوامل چندگانه،

13. Monistic View of History

14. Interdependence



ش

درآموزه اقلیت حاکم ایجاد نمی‌کند.^(۳۶) در داخل طبقه حاکم امکان تمیز میان دولایه وجود دارد: لایه اول، گروه کوچکی از «رهبران فوقانی»^{۱۵}، شامل کسانی است که مهم‌ترین و کلیدی‌ترین موقعیتهای جامعه را اشغال نموده‌اند. لایه دوم را گروه بزرگ‌تری به نام «نخبگان فرعی»^{۱۶} تشکیل می‌دهند، به طوری که دربرگیرنده طبقات متوسط جدید، مرکب از کارگزاران دولتی، مدیران صنایع، کارگران یقه سفید، دانشمندان و محققین و روشنفکران است. این لایه به منزله عنصر مؤثری در حکومت به شمار می‌رود و نامگذاری گروه نخبه فرعی نباید این توهم را ایجاد کند که این گروه صرفاً برای جذب اعضای جدید در نخبگان حاکم تلاش می‌کنند، بلکه در اندیشه موسکا، ثبات و پایداری هر سازمان سیاسی به سطح اخلاق، هوش، تحصیلات، آگاهی و فعالیت این لایه دوم بستگی دارد.^(۳۷)

به اعتقاد موسکا، هر نظامی که بخواهد درست عمل کند، باید به نیروهای اجتماعی فرصت دهد تا نقشی را که برعهده دارند، به خوبی ایفا کنند. مقصود موسکا از نیروهای اجتماعی، صاحبان منافع عمده در جامعه و طبقات اقتصادی مرکب از بازرگانان، کشاورزان، ارتشیان و روشنفکران است.^(۳۸) موسکا هر نوع فعالیت بشری را که آثار مناسب و ارزشمند سیاسی و اجتماعی داشته باشد، به منزله نیروهای

تحولات تاریخی را رقم می‌زند و برای تحلیل قضایای تاریخی باید تأثیر هرکدام بر دیگری مورد توجه قرار گیرد، در حقیقت، موسکا عقیده داشت برای احیای سنت جامعه‌شناسی سیاسی و شفافیت و جامعیت حقایق تاریخی اتخاذ رهیافت تاریخی تطبیقی لازم و اجتناب‌ناپذیر است.^(۳۴)

۳-۲-۱- اقلیت حاکم و فرمول سیاسی از دیدگاه موسکا

در میان حقایق ثابت و غیرقابل تغییر سازمان سیاسی و باآمال جوامع کم توسعه یافته تا جوامع پیشرفته مدرن صنعتی، این حقیقت روشن نهفته است که دو طبقه از مردم در جامعه حضور دارند: طبقه‌ای که حکومت می‌کند و طبقه‌ای که بر آن حکومت می‌شود. طبقه نخست که اقلیتی بیش نبوده، همه کارکردهای سیاسی را برعهده داشته و قدرت را در انحصار خود می‌گیرد و از سود حاصل از قدرت ورزی لذت می‌برد. اما طبقه دوم، اکثریتی را تشکیل داده که به وسیله طبقه اول کنترل می‌شود. در اصطلاح موسکا، طبقه سیاسی یا نخبگان- بالفعل به کسانی اطلاق می‌شود که تمایل یا قدرت رقابت برای نفوذ بر جمع کثیری را دارند.^(۳۵) وجود یک اقلیت حاکم مشخصه فراگیر تمام جوامع سازمان یافته است و فرقی نمی‌کند که شکل سیاسی و اجتماعی جامعه فئودالی، سرمایه‌داری، بردگی، اشتراکی، سلطنتی و یا دموکراسی باشد، چرا که به نظر موسکا، ساختار سیاسی و اجتماعی تغییری

15. Top Leaders

16. Sub- Elites



اجتماعی قلمداد می‌کند. به همین خاطر، در جوامع ابتدایی، جنگ و مذهب نیروهای اصلی بودند و وقتی تمدن رشد کرد، عناصری مانند سرزمین، کارگر، پول، تحصیلات و مهارت‌های تکنولوژیک جانشین نیروهای اجتماعی گذشته شدند.^(۳۹)

در اندیشه موسکا، طبقات سیاسی حاکم با توسل به «فرمول سیاسی»، در راستای عقلانی جلوه دادن و تصدیق حکومت اقلیت حاکم تلاش می‌کنند. فرمول سیاسی گاه ممکن است

یک «اسطوره نژادی» باشد. اسطوره‌های نژادی برای ایجاد روابط احساسی میان توده و الیت و مشروعیت دادن به موقعیت نخبگان به خدمت گرفته می‌شود.^(۴۰) اما این امکان وجود دارد که فرمول سیاسی قدیمی و کهنه شود. در این وضعیت، اقلیت حاکم مشروعیت خود را از دست داده و انتظار هر گونه تغییری در ترکیب نخبگان محتمل است. از سوی دیگر، ممکن است نخبگان حاکم، قابلیت به کارگیری منابع را از دست بدهد و به تقلیل قدرت آنان منجر شود.^(۴۱)

گاهی فرمول سیاسی را «دکترین حق الهی»^{۱۷} تشکیل می‌دهد. در این صورت، از حکومت به عنوان ضامن تداوم خویشاوندی مؤمنین با مقام الوهیت یاد می‌کنند. گاهی اراده مردم، مظهر فرمول سیاسی معرفی می‌شود. در این صورت، حکومت به معنی پیروی وضعیت از اراده مردمی است که در قالب اشکال گوناگون انتخابات تبلور می‌یابد.^(۴۲)

اقسام سه گانه فرمول سیاسی که مورد توجه موسکا قرار گرفت، بدین معنی نیست که نخبگان حاکم توده‌های مردم را فریب می‌دهند، بلکه حقیقت آن است که نخبگان حاکم سعی می‌کنند در پرتو این فرمولها، اصول اخلاقی و قانونی را تعقیب نمایند. اگرچه به تعبیر موسکا، طبقه حاکم با استفاده از فرمولهای سیاسی، نابرابریهای اجتماعی را توجیه و به توده‌های مردم، اجتناب ناپذیری نابرابریهای اجتماعی را تلقین می‌کند.^(۴۳)

۲-۲-۳- گرایشهای طبقات حاکم و پدیده گردش نخبگان

در چارچوب نظریه طبقات حاکم، دو اصل در دستگاه فکری موسکا جای دارد: اصل اتوکراسی و اصل لیبرال. این دو اصل تنظیم کننده روشی هستند که کارگزاران حکومتی و رهبران اجتماعی برگزیده‌اند، با این تفاوت که در اصل اتوکراسی، اقتدار از ناحیه بالا به سمت پایین جدول سیاسی انتقال پیدا می‌کند؛ در اصل لیبرال، اقتدار از ناحیه پایین به سمت بالای جدول سیاسی در جریان است. معمولاً در داخل طبقه حاکم، آمیزه‌ای از هر دو اصل مشاهده می‌شود.

از سوی دیگر، موسکا میان دو گرایش آریستوکراتیک و دموکراتیک تفکیک قائل شده است. گرایش دموکراتیک با این معنی مطابقت دارد که هدفش پرکردن جایگاه طبقه حاکم با

عناصری برخاسته از طبقات پایین در همه سازمانهای سیاسی باشد. هدف گرایش آریستوکراتیک که ضددموکراسی به شمار می‌رود، تثبیت کنترل اجتماعی و قدرت سیاسی در میان نسلهایی از طبقه حاکم است و فرض بر این بوده که به طور دائم کنترل اجتماعی و قدرت سیاسی در داخل این نسل استحکام پیدا می‌کند.^(۴۴)

موسکا با انکار و رد طبقه‌بندی حکومتها به موناشری، آریستوکراسی و دموکراسی آن گونه که ارسطو دسته‌بندی نمود، ادعا کرد که تنها یک نوع حکومت به نام الیگارشی در تمام جوامع اعم از متمدن و غیرتمدن شایع است و استیلا دارد.^(۴۵) موسکا در صدد این نبود که حکومتی فوق‌طبیعی یا اتویپایی را بشناساند و در رؤیای ترسیم «دولت کامل»^{۱۸} یا «عدالت مطلق» هم به سر نمی‌برد. در اندیشه وی برای اینکه حکومتی، بهترین باشد، قبل از هر چیز باید امکان‌پذیر باشد. با این تعبیر شاید بتوان گفت که موسکا در جستجوی دولت نسبی یا عدالت نسبی در جوامع بشری بوده است.^(۴۶) عنصر تعیین‌کننده در آموزه موسکا جهت تحقق دولت یا عدالت نسبی، آزادی است. او آزادی را در قالب اصطلاح «دفاع قانونی» مورد استفاده قرار می‌دهد که معنی آن، حکومت قانون و ایجاد محدودیت‌های عمومی علیه کسانی که قدرت را حفظ کرده‌اند و یا به معنی پشتیبانی از افراد در برابر دولت و قدرتمندان است. این دفاع قانونی در بستر حقوق دموکراتیک جریان پیدا

می‌کند. بی‌تردید، تأیید حکومت مشروطه مبتنی بر قانون اساسی به وسیله موسکا و ترجیح آن بر سایر اشکال حکومتی در ابتدای امر در همین راستا صورت گرفته بود، زیرا این سیستم، بهترین سیستم قابل تحقق در روی زمین است که می‌تواند حداکثر آزادی را به ارمغان آورد.^(۴۷) مهم‌ترین شاخص ارزیابی، ارتقای سطح تمدن جوامع دموکراتیک است و مقیاس اندازه‌گیری، افزایش تعداد نیروهای اجتماعی است که در نظام سیاسی حضور فعال دارند. از طرفی، مؤلفه‌های جامعه متمدن را هنر فعال، ادبیات کارآمد، صنعت، علم، تجارت، کشاورزی پیشرفته و یک ارتش نیرومند تشکیل می‌دهد. بنابراین موسکا در سال ۱۹۲۳ به این نتیجه رسیده بود که حکومت‌های پارلمانتی نمایندگی قرن نوزدهم به بالاترین سطح تمدن و حقوق دموکراتیک که تا به امروز در تاریخ شناخته شده، رسیده‌اند.^(۴۸)

موسکا در تحلیل پدیده گردش نخبگان، نگرشی جامعه‌شناختی توأم با روانشناختی دارد. او بین تغییرات در حوادث اجتماعی و خصیصه‌های فردی نسبتی برقرار می‌کند و معتقد است که وقتی منافع جدید و ایده‌آل‌ها و آرمان‌های بدیع در جامعه به وسیله نیروهای اجتماعی تدوین و ترسیم می‌شود، مشکلات نوظهور می‌کند و فرایند گردش نخبگان شتاب بیشتری می‌یابد.^(۴۹)

موسکا در کتاب تئوری حکومت و حکومت پارلمانی، گردش نخبگان را چنین تشریح می‌کند:

وقتی که استعداد فرماندهی و اعمال کنترل سیاسی دیگر تنها متعلق به حکم قانونی نیست، بلکه به قدر کافی در میان مردم رواج یافته است، وقتی که در خارج از طبقه حاکم، طبقه دیگری شکل گرفته که خود را علی‌رغم داشتن صلاحیت سهمین شدن در مسئولیت‌های حکومت، محروم از قدرت می‌بیند، آنگاه حکومت مزبور به مانعی در سر راه یک نیروی اساسی مبدل گشته و باید به نحوی از انحاز میان برداشته شود.^(۵۰)

در حقیقت، بالا بودن میزان تحرک افراد و گردش آزاد نخبگان در جوامع دموکراتیک، یکی از دلایل عمده خوش‌بینی موسکا نسبت به جوامع اروپایی و ستایش او از نظام حکومتی نمایندگی به شمار می‌رود.

۳-۳- نظریهٔ ربرتو میشلز

میشلز از بانفوذترین و زیرک‌ترین نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی است. او با مطالعه حزب دموکرات آلمان به عنوان حزبی مدعی دموکراسی، برابری و حکومت توده‌ها بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ و مقایسه آن با سایر احزاب سیاسی اروپایی، به این نکته پی می‌برد که الیگارشی در این حزب، همان حکومت یک گروه نخبه است. زیرا رهبران حزبی مهارت‌های خاصی دارند که توده‌ها

فاقد آن هستند. از نقطه نظر فرهنگی، نخبگان از تحصیلات بهتری نسبت به توده‌ها برخوردارند. از منظر روانشناختی، رهبران سازمانی دارای استعداد حکمرانی بر توده‌ها هستند. همچنین رهبران، ارتباطات خبری را در انحصار داشته و خدمات اجتماعی را کنترل می‌کنند.^(۵۱)

تحلیل میشلز به سنت اروپایی خاصی تعلق دارد که ابتدا حزب را به منزله سازمانی که برای تأمین منافع بیشتر اعضای خود طراحی شده است، در نظر می‌گیرد و در مهم‌ترین اثر خود به نام احزاب سیاسی، توجه شایانی را به سازمان‌های کارگری توده‌ای اروپایی و به خصوص حزب سوسیال دموکرات آلمان نشان داده است.^(۵۲) میشلز به این مسئله می‌پردازد که یک حزب یا اتحادیه باید سازمان نیرومندی ایجاد کند تا بقای خود را جهت وصول به اهداف مورد نظر سازمانی اطمینان ببخشد. اغلب اتحادیه‌ها، نهادهای حرفه‌ای و احزاب سیاسی، ساختارهای رهبری الیگارشیک را برای این منظور به معرض نمایش می‌گذارند.^(۵۳)

۳-۳-۱- میشلز دموکراسی و قانون آهنین الیگارشی

از منظر میشلز، با ظهور دموکراسی احزاب سیاسی متولد شده‌اند، اما حتی دموکراتیک‌ترین آنها یعنی احزاب سوسیالیست به صورت سازمان‌های الیگارشیک در می‌آیند. او در کتاب احزاب سیاسی به این پرسش پاسخ می‌دهد: گرایش‌های موجود در سازمان اجتماعی چگونه به شناخت دموکراسی کمک خواهد کرد؟ بدون

تردید عنصر سازمان برای گروه‌ها، خانواده‌ها، اقوام، شهرها، ملل، کلیساها، امپراطوری‌ها و احزاب همه با هم، مشخصه جهانی زندگی بشری به شمار می‌رود. میشلز قصد داشت با کشف قوانین کلی یا گرایش‌های سازمانی، دستیابی به دموکراسی را آسان جلوه دهد.^(۵۴)

میشلز نارسایی‌ها و کاستی‌های دموکراسی را خصیصه توده‌ای آن، مشکل بسیج توده‌ها و بی‌علاقگی آنها می‌داند و معتقد است برای رفع آن باید سطح تحصیلی توده‌ها افزایش یابد و بر گرایش‌های الیگارشیک، کنترل مضاعفی صورت بگیرد. به نظر میشلز، اگرچه سازمان ذاتاً مانع دموکراسی بوده و حتی ممکن است آن را نابود سازد، اما در عین حال نباید فراموش کرد که سازمان فرایند دموکراتیزه شدن را تسهیل می‌کند. در واقع، سازمان می‌تواند بقای رهبرانی را که قادر به بیان خواسته‌های توده‌های پیرو هستند، تضمین نماید. کارل مانهایم به این نتیجه رسیده بود که میشلز در نوشته‌های اخیر خود، هیچ‌گونه تعارضی میان نظریه الیت سیاسی و دموکراسی ندیده است.^(۵۵)

میشلز برای اینکه بتواند گرایش‌های الیگارشیک را در سازمان‌های گوناگون نشان دهد، قانونی به نام «قانون آهنین الیگارشی»^{۱۹} ارائه می‌دهد که به عقیده او، یکی از قوانین آهنین تاریخی شناخته شده و بیشتر جوامع دموکراتیک مدرن و در درون این جوامع، اغلب احزاب پیشرفته، نتوانسته‌اند از این قانون فرار کنند. عنصر اساسی که از این قانون حمایت

می‌کند، سازمان است، زیرا هیچ جنبش یا حزبی در عصر جدید بدون سازمان، موفق نخواهد شد. به عبارت دیگر، سازمان ملازم الیگارشی و صحبت از آن، صحبت از گرایش الیگارشی است.^(۵۶) جمله قصار میشلز: «کسی که سخن از سازمان می‌گوید، سخن از الیگارشی می‌گوید»^{۲۰} بر این اصل استوار است که گرایش‌های الیگارشیته مبنی بر جابجایی قدرت از اکثریت و استقرار آن در دست‌های اقلیت نخبه، در قالب ساختار سازمانی شکل می‌گیرد.^(۵۷)

در اندیشه میشلز، با هیچ روشی نمی‌توان از الیگارشی حاکم در سازمان حزبی جلوگیری کرد، زیرا اگر بخواهیم از طریق قانون، سلطه رهبران را محدود کنیم، این رهبران نیستند که عقب می‌نشینند، بلکه قوانین به تدریج ضعیف می‌شوند. در واقع هنگامی که رهبران به قدرت رسیدند، هیچ نیرویی نمی‌تواند آنها را پایین بکشد.^(۵۸) میشلز برخلاف مارکس که اهمیت بُعد اقتصادی را در تغییرات اجتماعی می‌دانست، در پذیرش این عقیده که دموکراسی و سوسیالیسم، از نتایج غیرقابل اجتناب نیروهای اقتصادی باشند، مردد بود. در واقع، میشلز بر نیروهای دیگری تأکید می‌کرد که این نیروها عبارت‌اند از هویت فردی بشر، ماهیت مبارزه سیاسی و ماهیت سازمان در قالب قانون آهنین الیگارشی.^(۵۹)

از سوی دیگر، به عقیده میشلز، گرایش به

19. Iron Law of Oligarchy

20. Who says organization, says oligarchy

سوی تخصص‌گرایی افراطی در سازمان حزبی موجب می‌شود که پدیده بوروکراسی به تدریج خود را بر ساختار حزبی تحمیل کند. میشلز بر فرایندی تأکید دارد که به موجب آن، قدرت از دست مردم خارج شده و در اختیار بوروکرات‌ها قرار می‌گیرد و در این راستا حکومت «صاحب منصبان بوروکراتیک»،^{۲۱} همان حکومت اقتدارآمیزی است که بر پایه سیستم مزدبگیری استوار شده است.^(۶۰)

هسته رهبری در بین گروه نخبگان وجود دارد که نقش هدایت نخبگان را بر عهده دارد و در واقع می‌توان این هسته مرکزی را نوعی «نخبه برتر در درون نخبگان» محسوب داشت.^(۶۱)

میشلز ضمن ادغام دو بُعد روانشناسی و جامعه‌شناسی، سومین رهیافت را برگزید. میشلز پس از ارزیابی احزاب سیاسی کشورهای اروپایی، به این نتیجه می‌رسد که نخبگان حزبی از بطن گرایش‌های الیگارشیک سازمانی بیرون می‌آیند.^(۶۲)

۴- استنتاج‌های نظری: اصول مشترک بنیانگذاران نخبه‌گرایی

واکنش نسبت به اندیشه‌های مارکس، زمینه‌ساز نظریه‌های نخبه‌گرایی و جامعه‌شناسی نخبگان سیاسی بوده است. نظریه‌های نخبه‌گرایی و نظریه طبقات اجتماعی همتای یکدیگر نیستند، اما می‌توان نخبه‌گرایی را صورت بهینه و تکمیلی طبقات اجتماعی مارکس به‌شمار آورد. نظریه نخبه‌گرایی که بر پایه تفکیک میان دو سطح نخبگان و توده‌ها استوار بوده است، سه رهیافت مشخص را به خود اختصاص می‌دهد: رهیافت اول، متعلق به پارتو است که نخبگان را بیشتر از

ضمن مقایسه میان سه رهیافت یاد شده به این استنتاج نظری می‌رسیم که پارتو نتوانست نخبه‌گرایی و دموکراسی جمع کند، زیرا به عقیده وی، دموکراسی با انحطاط اجتماعی، سیاست ماشین و گانگستریسم همراه شده است. به همین لحاظ، پارتو دموکراسی را کاملاً رد می‌کند. اما موسکا در جمع دموکراسی و نخبه‌گرایی موفق بود و سعی می‌کرد رویکرد نخبه‌گرایی خود را با گرایش به سمت دموکراسی تعدیل کند. میشلز نیز، گرایش‌های الیگارشیته در سازمان‌ها و کشورهای اروپایی را مانع از ظهور دموکراسی می‌داند.

منظر روانشناسی بررسی می‌کند و گردش مستمر نخبگان موجب تعادل در سیستم اجتماعی می‌شود. موسکا، از حیث جامعه‌شناختی به تحلیل نخبگان می‌پردازد. وی با تبیین نظریه اقلیت حاکم به این گزاره مهم دست می‌یابد که گروه نخبگان کاملاً متجانس نیست و خود مبتنی بر سلسله مراتب است، یعنی همواره یک

با وجود این وجوه افتراق، شناخت و استخراج وجوه اشتراک نخبه‌گرایان ضرورت و اهمیت پیدا می‌کند. اصول مشترک، از یک سو روش نگرش به زندگی سیاسی و اجتماعی را به دست داده و از سوی دیگر، ابزاری برای

۷- دو گرایش متضاد در هر گروه نخبه‌ای وجود دارد: یکی گرایش آریستوکراتیک که به موجب آن نخبگان درصدد حفظ موقعیت حکمرانی خویش و انتقال آن به سایر اعضای گروه نخبه هستند و مانع ورود دیگران به رسته نخبگان می‌شوند. دیگری، گرایش دموکراتیک است که به موجب آن، اعضای جدید خواهان بازگشایی راه خود به درون گروه نخبه از پایین هستند. (۶۳)

پانوشته‌ها

1- S.P. Varma, **Modern Political Theory**, (New delhi: Vikas Publishing LTD, 1979), p.226.

۲- تی بی باتامور، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹)، ص ۲.

۳- آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، (تهران: کیهان، ۱۳۶۷)، ص ۱۱۵.

۴- ع. پاشایی، فرهنگ اندیشه نو، (تهران: مازیار، ۱۳۶۹)، ص ۷۶۱.

5- David L. Sills, **International Encyclopedia of Social Sciences**, V.5 (New York: Macmillan publishing company, 1968), pp. 26-29.

6- Zaki Badawi, **A Dictionary of the Social Sciences**, (Beirut: 1986), pp. 129-130.

در زبان عربی از لفظ نخبه به «الصفوة» یا «الاعیان» تعبیر می‌شود و پدیده گردش نخبگان، «تنقل الصفوة» است.

7- Roger Scruton, **A Dictionary of Political Thought**, (London: Macmillan press, 1986), p. 144.

۸- گی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۰)، ص ۱۵۳.

۹- افلاطون، جمهوریت، ترجمه رضا مشایخی، (تهران: معرفت، تابستان ۱۳۶۳)، ص ۸۹.

10- Charles Fandrain, **Political Life and Social Change**, (California: 1970), p. 104.

11- Robert E. Dowse and john A. Hughes,

تحلیل سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود. در این بخش پایانی، مهم‌ترین اصول مشترک بنیانگذاران نخبه‌گرایی را شناسایی و طبقه‌بندی می‌کنیم:

۱- علم سیاست و جامعه در مقایسه با روش‌های علوم تجربی، عینیت‌پذیر است و به توصیف و تبیین حقایق اجتماعی قابل مشاهده پرداخته و با در نظر گرفتن حقایق گذشته، فرضیه‌های محتمل را درباره آینده ارائه می‌کند. این علم مانند سایر علوم طبیعی، آموزه‌های خود را از طریق حقایق در دسترس برای هر مشاهده‌گری و نیز برای حاکم یا محکوم قابل آزمون می‌داند.

۲- موضوع اصلی و اولیه علم سیاست، مبارزه برای تحصیل قدرت سیاسی و اجتماعی است.

۳- قوانین زندگی سیاسی از طریق تحلیل گفتاری یا مکتوب قابل کشف نیست. کلمات، برنامه‌ها، قوانین، نظریه‌ها و فلسفه‌ها باید در راستای کشف حقایق اجتماعی صورت‌بندی شوند. در غیر این صورت، درک مضمون تاریخی و سیاسی آن حقایق امکان ندارد.

۴- درک فرایندهای اجتماعی در پرتو تقسیم‌بندی شناخته شده میان طبقه حاکم و محکوم یا میان الیت و غیرالیت امکان‌پذیر است.

۵- در رأس تمام پژوهش‌های علم سیاست و تاریخ، مطالعه نخبگان، ترکیب آنان، ساختار و شیوه ارتباط با توده‌ها قرار می‌گیرد.

۶- هدف اولیه هر نخبه‌ای، حفظ قدرت و منافع گروه نخبه است و حکومت نخبگان، متکی بر زور و حيله می‌باشد.

- 37- Varma, **op.cit.**, p. 231.
۳۸- استیوارت هیوز، آگاهی و جامعه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹)، ص ۲۲۷.
- 39- Burnham, **op.cit.**, p. 104.
40- Dowse and Hughes, **op.cit.**, p. 24.
41- Fandrain, **op.cit.**, p. 105.
42- Burnham, **op.cit.**, p. 110.
۴۳- حسین ادیبی، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، (تهران: دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، ۱۳۵۴)، ص ۱۳۳.
- 44- **Ibid.**, p. 117.
45- Varma, **op.cit.**, p. 230.
46- Burnham, **op.cit.**, p. 119.
47- Varma, **op.cit.**, p. 234.
48- Burnham, **op.cit.**, p. 125.
49- Varma, **op.cit.**, p. 230.
۵۰- باتامور، پیشین، ص ۶۱.
- 51- Fandrain, **op.cit.**, p. 105.
52- Burnham, **op.cit.**, p. 152.
53- Richard Scott, **Organizations, Rational, Natural and open Systems**, (U.S.A: Prentice-Hall international, 1987), pp. 308-309.
به منظور آگاهی از بررسی مقایسه‌ای احزاب سیاسی در کشورهایمانند آلمان، ایتالیا و فرانسه می‌توان به منبع زیر رجوع کرد:
- ربرت میخلز، جامعه‌شناسی احزاب، ترجمه احمد نقیب‌زاده، (تهران: قومس، ۱۳۶۹)، صص ۹۵-۱۰۷.
- 54- Burnham, **op.cit.**, pp. 150-152.
55- Varma, **op.cit.**, pp. 235-236.
56- **Ibid.**, p. 231.
57- Scott, **op.cit.**, p. 308.
58- Varma, **op.cit.**, pp. 233-234.
59- Dowse and Hughes, **op.cit.**, pp. 350-352.
60- J.C Johari, **Contemporary Political Theory**, (New Delhi: Sterling Publishers, 1989), p. 533.
برای مطالعه درباره تمرکزگرایی و تمرکززدایی احزاب سیاسی به منبع زیر رجوع شود:
عبدالعلی قوام، «پرووکراسی در دموکراسی»، مجله سیاست خارجی، سال اول، شماره ۴، (مهر-آذر ۱۳۶۶)، ص ۶۹۸.
۶۱- ریشه، پیشین، ص ۱۴۷.
- 62- Varma, **op.cit.**, p. 232.
63- Burnham, **op.cit.**, pp. 251-258.
Political Sociology, (London: 1975), p. 24.
12- Fandrain, **op.cit.**, p. 105.
13- **Ibid.**, p. 106.
۱۴- لیونیس کوزر، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: انتشارات علمی، زمستان ۱۳۷۰)، ص ۵۳۵.
۱۵- ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰)، ص ۵۱۱. برای مطالعه بیشتر به منبع زیر مراجعه شود:
- گائتانو موسکا و گاستون بوتول، تاریخ عقاید و مکتبهای سیاسی از عهد باستان تا امروز، ترجمه حسین شهیدزاده، (تهران: مروارید، ۱۳۶۳)، صص ۴۶۴-۴۵۱.
- 16- Varma **op.cit.**, p. 234.
17- **Ibid.**, pp. 228-229.
18- James Burnham, **The Machiavellians**, (Chicago: 1970), pp. 232-233.
برای مطالعه بیشتر در این زمینه به منبع زیر مراجعه شود:
جی. اچ. ابراهامز، مبانی و رشد جامعه‌شناسی، ترجمه حسن پویان، ج ۱، (تهران: انتشارات پخش، ۱۳۶۹)، صص ۶۰۰-۵۹۵.
- 19- Varma, **op.cit.**, p. 227.
20- **Ibid.**, p. 228.
21- **Ibid.**
۲۲- هانا آرنست، خشونت، ترجمه عزت‌اله فولادوند، (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹)، ص ۱۰۶.
- 23- Timothy Raison, **The Founding Fathers of Social Science**, (Great Britain: penguin books, 1969), p. 116.
24- Dowse and Hughes, **op.cit.**, p. 23.
25- Burnham, **op.cit.**, pp. 234-235.
26- **Ibid.**
27- **Ibid.**, p. 245.
۲۸- آرون، پیشین، ص ۵۱۲.
۲۹- نگاه کنید به منبع زیر:
- ویلیام اینشتاین و ادوین فوگلمان، مکاتب سیاسی معاصر، نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم، ترجمه حسینعلی نوذری، (تهران: نشر گستره)، صص ۴۵۶-۴۵۵.
- 30- Varma, **op.cit.**, p. 242.
31- Burnham, **op.cit.**, pp. 231-232.
۳۲- آرون، پیشین، صص ۵۰۰-۴۹۹.
33- **Ibid.**, pp. 93-94.
34- **Ibid.**, p. 95.
35- Dowse and Hughes, **op.cit.**, p. 145.
36- Burnham, **op.cit.**, p. 99.